

بررسی فرهنگ سیاسی و بازشناسی راهبرد برخورد با جنبش‌های قومی در ایران از دوران اصلاحات تاکنون (مورد مطالعه: جنبش قوم گُرد)

طوبی زمانی¹، فاطمه هلالی²

تاریخ دریافت: 1397/09/26
تاریخ پذیرش: 1397/11/03

از صفحه 87 تا 112

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تاریخ انتظامی
سال پنجم، شماره نوزدهم، زمستان 1397

چکیده

مقاله حاضر به بررسی فرهنگ سیاسی و بازشناسی راهبردی برخورد با جنبش قومی کرد در ایران از دوره اصلاحات به بعد با روش گراند تئوری پرداخته است. داده‌های تحلیل‌شده به روش گراند تئوری از طریق مصاحبه با خبرگان به دست آمد. هدف این نوشتار رسیدن به یک مدل پارادایمی است که بتواند عناصر مهم در تبیین پدیده مذکور را به یکدیگر ربط دهد. یافته‌ها از دو نوع فرهنگ سیاسی و دو راهبرد متفاوت متناسب با آنها در قبال جنبش قوم کرد از ابتدای دولت اصلاحات تاکنون حکایت دارند. یکی فرهنگ سیاسی بسته که راهبردی متناسب با آن تکثرگرایی نابرابر است و دیگری فرهنگ سیاسی باز که راهبرد متناسب با آن تکثرگرایی برابر است. در اتخاذ هر یک از این راهبردها یک سری عوامل زمینه‌ای، مداخله‌گر و علی نقش داشته‌اند و اتخاذ این راهبردها پیامدهایی در بر داشته است. مجموع این عوامل در یک مدل پارادایمی به هم ربط داده شده‌اند.

کلیدواژه‌ها

قومیت، جنبش کردی، فرهنگ سیاسی، راهبرد.

1- دانشجوی دکتری بررسی مسائل اجتماعی ایران، عضو هیئت‌علمی پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی، (نویسنده مسئول):
tooba.zamani500@gmail.com

2- دانشجوی دکتری دانش اجتماعی مسلمین، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران: helali@ut.ac.ir

مقدمه

ایران از جمله کشورهای چندفرهنگی در خاورمیانه است که اتفاقاً تنوع فرهنگی و قومیتی آن در مرزهای جغرافیایی اش صورت‌بندی شده است. تنوع فرهنگی و قومیتی خاص ایران نبوده و در بسیاری از کشورهای دیگر نیز مشاهده می‌شود. چند قومیتی بودن یک کشور در صورت سیاست یکسان‌سازی دولت می‌تواند موجب بروز ناآرامی‌ها و اعتراضات مدنی در قالب جنبش‌های اجتماعی شود.

جنبش‌های اجتماعی به‌وسیله فرهنگ سیاسی نظام‌های کشورشان توسعه می‌یابند. راهبردهای بازیگران جمعی هم تحت تأثیر روح ناپایدار و انعطاف‌پذیر زمان که تحولات درون چرخه اقتصادی را انعکاس می‌دهد، اتخاذ می‌شود و هم تحت تأثیر ویژگی‌های نسبتاً پایدار فرهنگ سیاسی ملی. این فرهنگ منجر به اتخاذ استراتژی‌هایی در قبال جنبش‌های اجتماعی می‌گردد. پیتر کرایسی، به تبعیت از شارف، راهبردها را این‌گونه تعریف می‌نماید: «تفاهمی کلی در بین اعمال‌کنندگان قدرت مؤثر در مورد مجموعه‌ای از مفروضات دقیق که جهان‌بینی‌ها اهداف و ابزار را با هم هماهنگ می‌کند» (به نقل از دلاپورتا و دیانی، 1384: 289).

بیشتر کشورهای حاضر در نقشه جغرافیای جهان از تنوع قومی و مذهبی بالایی برخوردار هستند. همه آنها به نوعی با چالش جنبش‌های قومی روبه‌رو بوده و در هر دوره به شیوه خاصی با این چالش برخورد نموده‌اند. شیوه برخورد با چالش قومیت بسته به شرایط تاریخی و سیاسی جوامع و همچنین با توجه به رویکرد و جهت‌گیری جنبش‌های قومی و اهداف و خواسته‌های آنها و استراتژی‌ها و اقداماتی که در راستای دستیابی به این اهداف در پیش گرفته‌اند؛ متفاوت است. با این وجود یک امر مسلم است و آن این‌که در هریک از این کشورها خاص‌گرایی‌های قومی از معضلات اساسی آنها به‌شمار می‌رود (برتون، 1380: 241). البته، تنوع زیستی انسان‌ها را نیز باید منبعی برای غنی‌شدن پیوسته دانست و به همین دلیل نیز از آن دفاع کرد. امروزه در فضای چندفرهنگی جهان باتوجه به جهانی‌شدن و موازین حقوق بشر و اصول انسان‌دوستانه دیگر هر ملتی دارای این حق است که زبان و فرهنگش را توسعه و ترفیع دهد و به‌وسیله آن بتواند در تمدن انسانی ببالد (Amnesty International, 2008: 8).

آمارهای مختلف نشان می‌دهند که پراکندگی جغرافیایی خاص‌گرایی‌های فرهنگی در جهان ارتباط معنادار چندانی با سطح توسعه اقتصادی- اجتماعی، میزان درآمد و جایگاه اجتماعی ندارد. حتی در ثروتمندترین و توسعه‌یافته‌ترین کشورهای جهان که ثروت و امکانات به صورتی نسبتاً برابر توزیع می‌شود نیز خاص‌گرایی‌های فرهنگی وجود دارند (گل‌محمدی، 1386: 219). این خاص‌گرایی‌های فرهنگی به‌ویژه از نوع قومی به نوعی از جنبش‌های اجتماعی بدل می‌شوند. هرچند جنبش‌های اجتماعی از توانایی تعامل با محیط خود به‌منظور تغییر آن برخوردارند اما با این حال شدیداً به متغیرهای بیرونی وابسته هستند. ساختار اجتماعی، درجه فرهنگ مدنی، توسعه اقتصادی، انتشار تکنولوژی و تکرر در رسانه‌های جمعی همگی در تعیین بستر بسیج با اهمیت تلقی می‌گردند (به نقل از دلاپورتا و دیانی، 1384: 280).

در دوره کنونی و در عصر اطلاعات و ارتباطات که جهانی‌شدن بیش از هر زمان دیگری به‌واسطه ابزارهای ارتباطی همچون اینترنت و شبکه‌های اجتماعی پررنگ‌تر بوده و قدرتمندتر عمل می‌کند، از یک‌سو جنبش‌های قومی سمت‌وسوی متفاوتی در جهت‌گیری‌ها و اقدامات خود در پیش گرفته‌اند و از سوی دیگر محیط بیرونی فعالیت آنها یعنی فرهنگ سیاسی نیز همواره یکسان نبوده و تغییراتی به خود دیده است. از این‌رو، بحث و بررسی درباره آنها نیازمند رویکرد پژوهشی متفاوتی است. پرداختن به جنبش‌های اجتماعی و از جمله جنبش‌های قومی نیازمند در نظر گرفتن ارتباط میان این نوع از جنبش‌ها و آن دسته از فرایندهای اجتماعی است که با آنها مرتبط هستند. برای مثال، فرایندهایی همچون جهانی‌شدن، اطلاعاتی شدن و... (کاستلز، 1382: 99). در واقع، امروزه اقوام ابزارهای متفاوتی برای حفظ هویت و تأکید بر موجودیت فرهنگی خود در دست دارند و این امر باعث شده تا در فضای سیاسی کنش سیاسی متفاوتی از خود نشان دهند. این جهت‌گیری‌ها و کنش‌های متفاوت ناشی از تفاوت در بستر فرهنگ سیاسی و استراتژی اتخاذشده در برابر آنها است.

هم‌زمان با تشکیل دولت مدرن در ایران (در اوایل قرن بیستم) که در پی ایجاد هویت ملی یکپارچه بود، تفاوت‌های فرهنگی زبانی اقوام در قالب انواع مختلف قوم‌گرایی و گرایش‌های استقلال‌طلبانه قومی به‌صورت واکنشی در برابر سیاست‌های همگون‌سازانه دولت مرکزی بروز پیدا کرد (اشرف، 1373: 521-550). از این زمان به بعد مسئله اقوام که

هرکدام دارای زبان و فرهنگی متفاوت هستند، همواره یکی از چالش‌های اصلی حکومت مرکزی بوده است. سیاست همسان‌سازی فرهنگی از طریق انکار و ادغام هویت‌های قومی در یک هویت ملی شکافی قومی در فضای سیاسی کشور ایجاد نمود که واکنش‌های اقوام حول این شکاف به صورت تضاد قومی با دولت مرکزی خود را نشان داد؛ بنابراین، در یک‌سوی این تضاد اقوام وجود دارند و در سوی دیگر دولت مرکزی.

کردها از جمله اقوام ایرانی هستند که گرایش‌های قوم‌گرایانه و جنبش قومی در میان آنها خصلتی پایدار و فعال داشته است (احمدی، 1378:35). ظهور جنبش قومی کرد در ایران با چند واقعه تاریخی نمود می‌یابد: تأسیس جمهوری خودمختار کردستان در مه‌آباد در سال 1324، درگیری احزاب سیاسی کردی با دولت مرکزی در جریان انقلاب اسلامی در سال 1357 و مطرح کردن مطالبات قومی کرد در سال‌های اخیر در قالب تجمعات و اعتراضات خیابانی در شهرهای مختلف کردستان.

کانون توجه این مقاله از یک‌سو چگونگی برخورد دولت مرکزی و راهبردهای اتخاذشده از سوی آن در برابر این جنبش‌ها و از سوی دیگر، شناسایی روندها و جهت‌گیری‌های اقوام در برخورد با این راهبردها است. در هر دوره‌ای اقدامات و راهبردهای دولت در برخورد با جنبش‌های اجتماعی قومی قابل شناسایی است. این استراتژی‌ها نه همواره مبتنی بر طرد کامل بوده و نه بر اساس پذیرش مطلق. در دوره‌های مختلف بنا به شرایط برخوردهای متفاوت و استراتژی‌های مختلفی در پیش‌گرفته شده است. امروزه شرایط و فضای حاکم بر جامعه بسیار متفاوت بوده و به نظر می‌رسد که این تفاوت از یک‌طرف به واسطه تغییر و تحولاتی است که دولت مرکزی به خود دیده و از سوی دیگر به خاطر ظهور و گسترش رسانه‌های نوین و امکان ارتباط با دنیای پیرامون و ابراز هویت و موجودیت خود برای اقوام و اقلیت‌های فرهنگی است. این تغییر و تحولات و دگرگونی‌ها هم بر ماهیت استراتژی دولت در برخورد با جنبش قومی اثرگذار بوده و هم بر کنش سیاسی اقوام اثر گذاشته و آنها را روزبه‌روز به سمت جهت‌گیری‌های مدنی در پیگیری مطالباتشان سوق می‌دهد. این جهت‌گیری نه در سطح نخبگان که در لایه‌های میانی جوامع قومی و بیشتر در میان طبقه متوسطی در حال ظهور است که در حال تبدیل به پایگاه فعالیت‌های مدنی اقوام است.

پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش‌ها است که از زمان شروع دوران اصلاحات و در پیش گرفتن رویکرد توسعه سیاسی توسط دولت چه تغییر و تحولاتی در فرهنگ سیاسی کشور و در نتیجه در استراتژی اتخاذ شده در برابر جنبش‌های قومی به‌طور عام و جنبش قوم کرد به‌طور خاص پیش آمد؟ آیا استراتژی و جهت‌گیری دولت اصلاحات با استراتژی‌های پیش و بعد از خود تفاوتی داشت؟ آیا در پیش گرفتن یک استراتژی متفاوت در دوران اصلاحات منجر به تغییر در جهت‌گیری‌های این جنبش‌ها شده است؟ پاسخ به این پرسش‌ها نیازمند بررسی فرهنگ سیاسی کشور در دوره مذکور و نسبت آن با جنبش‌های قومی است. لذا هدف این پژوهش بازشناسی فرهنگ سیاسی دوران اصلاحات و استراتژی دولت در قبال جنبش‌های قومی در این دوره است.

روش پژوهش

در این پژوهش با توجه به ماهیت مسئله و گروه هدف که عبارت است از صاحب‌نظران و فعالان عرصه سیاسی کشور به روش تئوری زمینه‌ای گراند تئوری که یکی از روش‌های کیفی است و با استفاده از تکنیک مصاحبه عمیق به گردآوری داده‌ها و تجزیه و تحلیل آنها بر اساس کدها و مقولات کلیدی و مهم و رسیدن به یک مدل پارادایمی پرداخته می‌شود. در اینجا هدف رسیدن به یک نظریه و ارائه چارچوبی تحلیلی انتزاعی از یک فرایند است (کرسول، 1391: 85).

در این مطالعه از دو نوع نمونه‌گیری هدفمند و نظری استفاده شده است. از نمونه‌گیری هدفمند برای گزینش افراد مورد مصاحبه و از نمونه‌گیری نظری برای تشخیص تعداد، تعیین محل داده‌های مورد نیاز و یافتن مسیر پژوهش استفاده شده است.

از نظر روش تحلیل داده‌ها، همچنان که اشاره شد، مطالعه پیش‌رو در پی دستیابی به نظریه‌ای است که چگونگی تغییر و تحولات فرهنگ سیاسی و اثرات آن بر ماهیت جنبش‌های قومی در ایران بعد از دوران اصلاحات را تبیین نماید. روش گراند تئوری به‌عنوان یکی از روش‌های کیفی پاسخگوی هدف مورد نظر است. در گراند تئوری از سه مرحله کدبندی برای تحلیل داده‌ها استفاده می‌شود که به ترتیب عبارتند از: کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری گزینشی. کدگذاری فرایندی است که طی آن محقق به جداسازی، مفهوم‌بندی و ادغام و یکپارچه‌کردن داده‌ها می‌پردازد. در این

فرایند واحد بنیادین «مفهوم» است. در کدگذاری باز که اولین مرحله کدگذاری محسوب می‌شود، می‌توان داده‌ها را سطر به سطر یا به صورت پاراگرافی کدگذاری کرد. در مرحله بعدی این مفاهیم را کنار یکدیگر گذاشته و بر اساس اشتراکات، تشابهات یا همپوشانی معنایی به صورت مقولات محوری درآورده و در نهایت مقولات عمده را در یک مقوله جدید به نام مقوله هسته یا مقوله محوری که در سطحی انتزاعی‌تر نسبت به دو مرحله قبلی قرار دارد، یکپارچه کردیم. در این مرحله مهم‌ترین تم یا موضوع پژوهش نیز انتخاب می‌شود. مفهوم استخراج‌شده نهایی باید دارای قدرت تحلیلی بوده و شمول معنایی آن در حدی باشد که بتواند مقولات دیگر را نیز در خود بگنجاند.

پیشینه پژوهش

در ارتباط با پیشینه موضوع حاضر باید اشاره کرد که کردها به‌عنوان بزرگ‌ترین ملت بدون دولت مورد پژوهش بسیاری از مورخان و پژوهشگران داخلی و خارجی قرار گرفته‌اند.

جلایی‌پور (1385) در کتاب «فرازوفروود جنبش کردی» به تحلیل چرایی و چگونگی پیدایش جنبش قومی کرد پرداخته است. وی جنبش قوم کرد را بیشتر خواسته‌نخبگان و ابزار دست بیگانگان می‌داند و برای اثبات این ادعا سعی کرده تا با استدلال‌های زبان‌شناسی و مردم‌شناسی نشان دهد زبان کردی تفاوت چندانی با زبان فارسی ندارد.

در مقابل چنین نوشته‌هایی کردها نیز تلاش کرده‌اند تا جنبش کردی را از زاویه دید خود بررسی کنند. کوه دستوره (1382) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «ناسیونالیسم در کردستان و علل ظهور» آن به این نتیجه می‌رسد که کردها دارای ویژگی‌های یک ملت بوده و نباید آنها را در ادبیات قومی بررسی کرد. به‌علاوه جنبش کردی یک جنبش زاده مدرنیسم نیست و ریشه در ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی این ملت دارد.

سراج‌زاده و همکاران (1392) نیز در پژوهشی با عنوان «مطالعه جامعه‌شناختی فرهنگ اعتماد در بین دانشجویان اقوام چهارگانه آذری، فارس، کرد و لر» نشان دادند که در مقایسه با سایر اقوام کردها کمترین میزان اعتماد بین قومی و بیشترین احساس تبعیض قومی را ابراز کرده‌اند. این پژوهش نشان داد که مذهب پاسخگویان با اعتماد بین قومی رابطه دارد و پاسخگویان سنی مذهب که اغلب کردزبان بودند نسبت به افراد شیعه‌مذهب که در اکثریت هستند از اعتماد بین قومی پایین‌تری برخوردار هستند.

نتیجه این پژوهش حاکی از آن است که تفاوت قومی و مذهبی اعتماد بین قومی را تضعیف کرده است.

سراجزاده و ادهمی (1387) در پژوهش دیگری با عنوان «بررسی تفاوت‌های قومیتی دانشجویان از نظر فعالیت در کانون‌های فرهنگی دانشگاه‌ها» تفاوت‌های قومیتی دانشجویان از نظر فعالیت در کانون‌های فرهنگی دانشگاه‌ها را بررسی کرده‌اند. نتایج این پژوهش حاکی از میزان عضویت و مشارکت پایین دانشجویان کرد در تشکلهای مذهبی و بسیج دانشجویی است. پژوهشگران معتقدند مشارکت پایین دانشجویان کرد در تشکلهای مذهبی و بسیج دانشجویی را می‌توان با تفاوت‌های مذهبی و سیاسی کردها تبیین کرد.

ولی (2005) در مقاله‌ای با عنوان «کردها و دیگران آنها: هویت تکه‌تکه و سیاست تکه‌تکه» به بررسی هویت کردی و ارتباط آن با دولت-ملت مدرن پرداخته است. به نظر وی هویت ملی کرد محصول مدرنیته است و به شیوه‌ای خاص به نهاد دولت مدرن وابسته است. وی ریشه هویت کردی را به کردار سیاسی و فرهنگی تأسیس دولت-ملت مدرن در جوامع چند فرهنگی ترکیه، ایران، عراق و سوریه برمی‌گرداند. او بر این باور است که هویت کردی به دلیل تقسیم کردستان و تلاش دولت‌های حاکم در کردستان برای انکار این هویت «چندپارگی» و نیز «دیالکتیک انکار و مقاومت در برابر دیگری» به ویژگی‌های اصلی این هویت تبدیل شده‌اند.

انتصار (1992) در کتابی با عنوان «ناسیونالیسم قومی کرد» ناسیونالیسم قومی در کردستان را حول مطالبه خودمختاری به‌عنوان اصلی‌ترین خواست جنبش‌های کردی تبیین کرده است. از نظر وی، ناسیونالیسم کردی در ایران متأثر از عواملی همچون: زبان، مذهب و حاشیه‌ای بودن مناطق کردنشین از نظر اقتصادی و سیاسی است. همچنین مذهب نقش مهمی در پیچیده‌تر کردن رابطه کردهای سنی و رهبران شیعه در تهران و قم بازی کرده است.

در جمع‌بندی آثار نوشته‌شده باید گفت که هم نویسندگان خارجی و هم نویسندگان داخلی کرد و غیرکرد هرکدام از زاویه دید خود این موضوع را مورد بررسی قرار داده‌اند. با این حال هیچ‌کدام به‌طور مستقیم به موضوع این پژوهش نپرداخته‌اند. در واقع، به نوع

برخورد حکومت‌های مرکزی با جنبش کردی اشاره شده اما موضوع مورد بررسی آنها نبوده است. در این مقاله تلاش می‌شود این کمبود جبران شود؛ یعنی از زاویه نخبگان و جریان‌های سیاسی حکومت مرکزی به بررسی پدیده جنبش کردی پرداخته شود.

مبانی و رویکردهای نظری پژوهش

با توجه به این که رویکرد پژوهش حاضر رویکردی تفسیری است بدین معنی که در پی درک و تفسیر معانی درونی کنش‌های معنادار کنشگران است، از نظریه‌ها به‌عنوان راهنمای نظری به‌منظور تفسیر بیشتر ابعاد موضوع مورد مطالعه یا به عبارت بهتر ارتقای حساسیت نظری استفاده می‌شود؛ بنابراین، برخی نظریه‌های مرتبط با پژوهش مرور می‌شوند.

یکی از نظریه‌های رایج در خصوص ظهور ناسیونالیسم، نظریه‌هایی است که مدرنیته را محور جنبش‌های ناسیونالیستی می‌داند. بر اساس نظریه‌های مدرنیستی هم‌زمان با رشد و گسترش مدرنیسم دین به حاشیه رفته و ناسیونالیسم جایگزین آن خواهد شد. به این ترتیب، ناسیونالیسم به جایگزین دین بدل خواهد شد و کارکردهایی که دین در حفظ همبستگی اجتماعی در دوره ماقبل مدرن ایفا می‌کرده در دوره مدرن توسط ناسیونالیسم ایفا خواهد شد. از منظر گلنر (1993) دین متعلق به دوره فئودالی و ناسیونالیسم محصول جامعه صنعتی است. گلنر بر این باور است که ظهور ناسیونالیسم به نیازهای جامعه مدرن به فرهنگی جدید وابسته است که بتواند همبستگی اجتماعی و همسانی فرهنگی این جوامع را امکان‌پذیر کند. به این ترتیب، ناسیونالیسم یکی از ضرورت‌های جامعه مدرن است و فرهنگ مدرن هم بیرون از مرزهای دینی شکل می‌گیرد و در تضاد با آرمان‌های دینی عمل می‌کند.

تحت سیطره نظریه‌های مدرنیستی، جنبش‌های اجتماعی در دیدگاه‌های مختلف نظری و پژوهشی مورد بحث قرار گرفته‌اند. به‌طور کلی چهار دیدگاه رفتار جمعی، بسیج منابع، فرایند سیاسی و جنبش‌های اجتماعی جدید در تحلیل جنبش‌های اجتماعی وجود دارد.

رویکرد رفتار جمعی: رویکرد رفتار جمعی در مکتب کارکردگرایی ساختاری به‌ویژه نیل اسملسر در دهه 1960 ریشه دارد. از نظر اسملسر جنبش‌های اجتماعی نتیجه جانبی دگرگونی اجتماعی فوق‌العاده سریع تلقی می‌گردند. به عقیده وی در یک نظام متشکل از نظام‌های فرعی متوازن رفتار جمعی نتیجه تنش‌هایی است که مکانیسم‌های برقرارکننده تعادل مجدد اجتماعی از مهار موقت آنها عاجز هستند. در مکتب شیکاگو نیز با رویکرد تحلیل رفتار جمعی به مطالعه جنبش‌های اجتماعی روی آوردند. کسانی مانند رابرت پارک، ارنست بورکس، هربرت بلومر و... رفتار جمعی را به‌عنوان رفتاری معطوف به تغییر تلقی می‌کردند؛ اما گرایش‌های معاصر رویکرد رفتار جمعی متأثر از مکتب کنش متقابل نمادین است. در این مکتب برای معنایی که کنشگران به ساختارهای اجتماعی نسبت می‌دهند اهمیت خاصی قایل می‌شوند. طرفداران کنش متقابل نمادین معتقدند که هرچه وضعیت‌های فراروی افراد از ساخت‌مندی کمتری برخوردار باشند این بعد معنایی اهمیت بیشتری می‌یابد. رفتار جمعی به‌عنوان فعالیتی که خارج از تعاریف اجتماعی سنتی زاده می‌شود رفتاری است فراتر از هنجارهای فرهنگی و روابط اجتماعی بسامان؛ بنابراین بحث اصلی در مطالعه رفتار جمعی عبارت است از دگرگونی رفتارهای نهادی از طریق اثرگذاری تعاریف هنجارهای نوظهور (دلپورتا و دیانی، 19: 1384).

رویکرد بسیج منابع: نظریه‌پردازان بسیج منابع همانند نظریه‌پردازان رویکرد رفتار جمعی جنبش اجتماعی را عامل تغییر تلقی می‌کنند. با این تفاوت که این جنبش‌ها را در فعالیت‌های عادی نظام نیز بازیگران عمده‌ای می‌دانند. بر اساس این تعریف جنبش اجتماعی به‌عنوان بازیگران آگاهی که انتخاب‌های عقلانی انجام می‌دهند یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های رویکرد بسیج منابع می‌باشد. در این رویکرد در مطالعه جنبش‌های اجتماعی بر تحلیل فرایندهای بسیج منابع تمرکز دارد. در نگاه آنها جنبش‌های اجتماعی بسط اشکال متعارف عمل سیاسی هستند. بازیگران به شیوه عقلانی در این جنبش وارد می‌شوند و منافع‌شان را دنبال می‌کنند. سازمان‌ها و به راه اندازگان جنبش، نقشی اساسی در بسیج منابع لازم برای عمل جمعی ایفا می‌نمایند. نظریه‌پردازانی مانند مایر زالد، آنتونی اوبرشال، و چارلز تیلی در این رویکرد نظری جنبش اجتماعی را عملی عقلانی، هدفمند و سازمان‌یافته تعریف نموده‌اند. در واقع از این دیدگاه صرف وجود

نارضایتی و شرایط تاریخی مناسب برای ظهور جنبش اجتماعی کافی نیست بلکه بایستی شرایطی که امکان تبدیل نارضایتی به بسیج را فراهم می‌نماید نیز فراهم باشد (دلپورتا و دیانی، 1384: 22).

رویکرد فرایند سیاسی: این رویکرد توجه خود را معطوف به محیط سیاسی و نهادی فعالیت جنبش اجتماعی نموده است. کانون اصلی نظریه‌های فرایند سیاسی وجود ارتباط میان بازیگران سیاسی نهادی و اعتراض‌کنندگان است. از این دیدگاه جنبش‌های اجتماعی در حین به چالش کشیدن نظم سیاسی با بازیگرانی که از موقعیت مستحکمی در این نظم برخوردارند به تعامل می‌پردازند. مهم‌ترین مفهوم نظری در این رویکرد «ساختار فرصت سیاسی» است که توسط پیتر آیزنجر در مقایسه نتایج اعتراض در شهرهای مختلف آمریکا به کار گرفته شد. وی بر میزان باز بودن نظام سیاسی محلی تأکید نمود (همان، 25).

جنبش‌های اجتماعی جدید: اصطلاح جنبش‌های اجتماعی جدید برای توصیف جنبش‌هایی استفاده می‌شود که در دهه 1960 در عرصه اجتماعی اهمیت یافتند. این جنبش‌ها عبارت‌اند از جنبش دانشجویی آن زمان، جنبش حقوق مدنی، جنبش زنان، جنبش زیست‌محیطی، جنبش صلح و... مجموعه‌ای از ویژگی‌ها جنبش‌های اجتماعی جدید را از دیگر جنبش‌ها جدا می‌کند. یکی اینکه این جنبش‌ها غیرابزاری هستند یعنی بیانگر علایق و نگرانی‌های جهان‌شمول هستند نه نماینده منافع گروه یا گروه‌هایی خاص. دوم اینکه جهت‌گیری آنها به سوی جامعه مدنی است نه دولت یعنی در پی تغییر نهادهای حاکم نیستند. سومین ویژگی عبارت است از سازمان‌دهی باز و انعطاف‌پذیر آنها؛ یعنی از سلسله‌مراتب، بوروکراسی و قرار دادن شرایطی برای عضویت اجتناب می‌کنند. آخرین ویژگی به وابستگی شدید این جنبش‌ها به رسانه‌های جمعی بازمی‌گردد (نش، 1390: 132).

نظریه‌پردازی که به مطالعه این جنبش‌ها پرداخته‌اند مدل مارکسیستی تبیین جنبش‌های کارگری را برای تبیین جنبش‌های جدید ناکارآمد می‌دانند. این مدل از چندین جهت با مشکل مواجه است. اول این که دگرگونی‌های اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم محوریت نزاع سرمایه و کار را زیر سؤال بردند. افزایش دسترسی به آموزش عالی و یا ورود گسترده زنان به بازار کار امکان‌های ساختاری جدیدی برای منازعه خلق

نموده و اهمیت معیارهای اجتماعی قشربندی مانند جنسیت را که بر منابع غیراقتصادی استوار بودند؛ افزایش یافته بود. نظریه‌پردازانی مانند آلن تورن و کلاوس اوفه بر آن‌اند که ماهیت جنبش‌های اجتماعی جدید در جامعه جدید با نظریه مارکسیستی همخوانی ندارد. از نظر آلبرتو ملوچی نیز این نوع جنبش‌ها سعی دارند تا با دخالت بی‌جای دولت و بازار در زندگی اجتماعی مخالفت کنند و در مقابل دخالت و دستکاری همه‌جانبه نظام، هویت فردی و حق تعیین زندگی خصوصی و عاطفی فرد را احیاء نمایند (دلپورتا و دیانی، 1384: 28).

یافته‌های پژوهش

این مقاله بر مبنای داده‌ها و اطلاعات به‌دست‌آمده از تعداد 16 مصاحبه عمیق با صاحب‌نظران حوزه جنبش‌های قومی و به‌ویژه جنبش قوم کرد به تجزیه و سیر تغییر و تحولات فرهنگ سیاسی کشور و راهبردهای متناسب با آن در خصوص مسئله اقوام می‌پردازد. نتایج تجزیه و تحلیل متن مصاحبه‌ها نشان می‌دهد که به‌طور کلی می‌توان فرهنگ سیاسی و راهبردهای کلی و جزئی (راهبردهایی گروه یا گروه‌هایی خاص درون نظام سیاسی) نظام در قبال جنبش قومی کرد را به دو دسته تقسیم کرد: فرهنگ سیاسی بسته و راهبرد تکثرگرایی نابرابر و فرهنگ سیاسی باز و راهبرد جذب.

الف) فرهنگ سیاسی بسته و راهبرد تکثرگرایی نابرابر

اصولاً در ایران بعد از انقلاب 1357 و در نظام جمهوری اسلامی ما همواره شاهد تغییر و تحولاتی در فرهنگ سیاسی کشور بوده‌ایم. این فرهنگ سیاسی از یک طرف متأثر از عوامل و شرایط خارجی (جهانی و منطقه‌ای) بوده و از سوی دیگر متأثر از بستر و شرایط داخلی. متناسب با تغییراتی که در فرهنگ سیاسی کشور رخ داده راهبرد دست‌کم دولت (نه کلیت نظام سیاسی) در قبال اقوام و به‌ویژه قوم کرد دچار تغییر شده است. با این حال نمی‌توان گفت که در یک دوره‌ای صرفاً یکی از دو راهبرد فوق حاکم بوده است. این راهبردها در کنار هم و گاه در جدال با یکدیگر قرار داشته‌اند هرچند بر سر یک اصول مانند تأکید بر کنترل اقوام به‌منظور حفظ تمامیت ارضی کشور و تأکید بر هویت ایرانی اشتراک نظر دارند.

از دیدگاه صاحب‌نظران چنین برمی‌آید که بعد از انقلاب سیاست کشور در خصوص اقوام به واسطه تغییر در ساختارها، ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی تا حدودی دچار تغییر شد. برخلاف حکومت پهلوی که هویت اقوام را انکار می‌کرد، جمهوری اسلامی اقوام و اقلیت‌های قومی و مذهبی را در قانون اساسی به رسمیت شناخت و برای آنها حقوقی مانند اصل 15 و 19 قانون اساسی در نظر گرفت. با این حال در عمل سیاست‌ها به حذف کامل نابرابری در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی منجر نشد.

این راهبرد متأثر از فرهنگ سیاسی دین‌سالار و بسته حاکم بود. در این راهبرد رویکردهایی از حذف و ادغام و ارباب تا قبول مطالبات حداقلی و وابسته‌سازی وجود دارد. از یک طرف، در این فرهنگ بر امت واحده اسلامی بر مبنای اصول اسلامی تأکید می‌شد و از طرف دیگر، بر اساس مؤلفه‌های دینی (تشیع) یک تقسیم‌بندی دوگانه در فضای سیاسی کشور ایجاد می‌نمود که کنشگران عرصه سیاسی را به دو گروه خودی و غیرخودی تبدیل می‌کرد. به این ترتیب، اقوامی که دارای مذهبی متفاوت با مذهب رسمی بودند و از جمله آن بخش از کردها که سنی مذهب بودند دچار یک نوع نابرابری و تبعیض مضاعف شدند. در این باره یکی از صاحب‌نظران می‌گوید:

«آمار و شواهد موجود در ایران بعد از انقلاب نیز بر تمرکزگرایی و همسان‌سازی فرهنگی با تأکید بر ایدئولوژی و مذهب تشیع بوده است و بر اساس این راهبرد وجود نابرابری‌هایی در سه حوزه اصلی در سطح جامعه یعنی حوزه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی - اجتماعی بین اقوام را می‌توان دید.»

یکی دیگر از عناصر اصلی این فرهنگ سیاسی برجسته شدن اختلافات مذهبی به جای اختلافات قومی است. در واقع، از آنجایی که اساساً جمهوری اسلامی بر مبنایی مذهبی قرار دارد تنوع مذهبی کشور اختلاف‌برانگیز بوده و این چالشی مضاعف برای نظام به شمار می‌رود. در این مورد یکی از صاحب‌نظران می‌گوید:

«اما بعد از انقلاب یک مشکل دیگری هم به قومیت‌ها اضافه شد و آن این هست که مشکل مذهب هم به قومیت‌ها اضافه شد. قومیت‌هایی که سنی مذهب هستند از دولت مرکزی فاصله بیشتری گرفتند ولی قومیت‌هایی که شیعه مذهب بودند راحت‌تر توانسته‌اند در دولت مرکزی ادغام شوند؛ بنابراین، مثلاً در کردها، عرب‌ها یا ترکمن‌ها

این احساس بیگانگی دیده می‌شود ولی در ترک‌های آذری به جهت مذهب شیعه این اتفاق نیفتاد و همیشه در دولت مرکزی ادغام شدند».

اصولاً در این فرهنگ سیاسی بسته امکان تعامل مدنی و دموکراتیک بین مرکز و حاشیه (اقوام) به حداقل می‌رسید. باوجوداین، این نوع فرهنگ سیاسی و چنین راهبردی مستلزم کنترل حاشیه توسط مرکز بود. اساس این امر بر ترس از مرکزگریزی اقوام به‌طور عام و قوم‌گردد به‌طور خاص و حفظ چارچوب سرزمینی بود. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این مورد چنین می‌گوید:

«پس از انقلاب اسلامی، با استقرار نظام جمهوری اسلامی با اتکا بر دو عنصر اسلامیت و جمهوریت جهت‌گیری‌های کلی سیاست‌های قومی نسبت به دوره پهلوی تفاوت پیدا کرد ولی ترس از مرکزگریزی برای حفظ چارچوب سرزمینی خود و انجام امر مملکت‌داری همچنان ادامه دارد».

حفظ چارچوب سرزمینی از نگاه حاملان این نوع راهبرد و فرهنگ سیاسی از راه ادغام فرهنگی قوم کرد در فرهنگ ملی است. از این‌رو، به اجرای برنامه‌هایی در جهت تغییر هویت فرهنگی آنها معتقد هستند. ریشه‌های این تفکر به دوران رضاخان و حتی به بخشی از فضای روشنفکری ایران از مشروطه به بعد بازمی‌گردد. در این مورد نظر یکی از مصاحبه‌شونده‌ها این است که:

«اساساً در ایدئولوژی انقلاب اسلامی با تمرکز بر اسلام و تشیع و در کنار آن زبان فارسی هویت‌های قومی و خواسته‌های فرهنگی، سیاسی و هویتی آنها مشروعیت و اعتباری نداشت و مطالبات آنها به مسائل اقتصادی تقلیل می‌یافت. هرچند در این زمینه نیز اختلاف زیادی بین مرکز و مناطق قومی وجود دارد؛ بنابراین، سیاست ادغام و همانندسازی بدون پذیرش هویت قومی آنها و الزامات قانونی و اجرایی آن به شیوه‌های مختلف ادامه یافت».

یکی دیگر از سیاست‌هایی که در چارچوب این راهبرد در قبال قوم کرد به کار رفته امنیتی کردن مناطق کردنشین و استفاده از ترس و ارعاب برای کنترل آنها است. در این مورد برخی از صاحب‌نظران بر این باور هستند که درون نظام سیاسی یک هسته قدرتمند وجود دارد که معتقد به چنین رویکردی به مسئله قومیت‌ها است.

«ولی آن هسته اصلی قدرت راهبرد و سیاستش در مورد قومیت‌ها این بوده و هست که کردها باید از حکومت بترسند، حساب ببرند وگرنه ممکن است خودمختار شده و جدا بشوند».

البته، چنین رویکردهایی به قول صاحب‌نظران صرفاً زدن انگ استقلال‌طلبی است برای محروم کردن آنها از حقوق اقتصادی و سیاسی و فرهنگی‌شان. در واقع، در اینجا با نوعی نابرابری روبه‌رو هستیم که برای آن توجیه سیاسی درست کرده‌اند. از این‌رو، در این استراتژی از یک‌طرف هویت و موجودیت قومیت کردها به رسمیت شناخته می‌شود اما از سوی دیگر یک نوع نابرابری و بی‌عدالتی در حق آنها اعمال می‌شود. یکی از صاحب‌نظران در این باره می‌گوید:

«الگوی سوم سیاست‌گذاری قومی سیاست تکثرگرایی نابرابر است. این سیاست بر ایدئولوژی نژادپرستانه استوار است. بر مبنای این الگو میان گروه‌های قومی و نژادی نابرابری ذاتی برقرار است. به نظر می‌رسد در طول سه دهه الگوی سوم بیشتر حاکم بوده و کلیه منابع در اختیار قوم حاکم بوده و تفاوت‌چندانی علیرغم شعارهای دوره اصلاحات در بعد کثرت‌گرایی در عملکرد دولت‌ها دیده نشده به‌ویژه در خصوص قوم کرد به بهانه انگ استقلال‌طلبی و ناامن جلوه دادن این مناطق جزو محروم‌ترین مناطق از لحاظ سطح توسعه بوده است».

البته این‌گونه نبوده که در این راهبرد هیچ اقدامی در راستای جذب کردها صورت نگرفته باشد؛ به عبارت دیگر، با تن دادن به حداقلی از مطالبات آنها سعی در جذب نه‌تنها کردها بلکه سایر اقوام داشته‌اند. با این حال هدف این بوده که مطالبات اصلی و هویتی آنها به حداقلی از مطالبات فروکاسته شود:

«البته تفاوت‌هایی بین دولت‌های بعد از انقلاب در ارتباط با اقوام وجود دارد اما نگاه کلی و راهبرد اصلی نه انکار قومیت‌ها بلکه ادغام و تقلیل خواسته‌های آنان بود. واقعیت تنوع قومی و زبانی در بعد از انقلاب کمتر مورد انکار واقع شده است. با وجود این، همواره سعی شده است هویت قومی را به مسئله‌ای مردم‌شناختی در حد تمایزات نوع موسیقی، پوشش و مراسمات و آیین‌ها تقلیل دهند و یا این‌که با تمرکز بر روی وضعیت اقتصادی نابسامان و توسعه‌نیافتگی مناطق قومی، به‌عنوان تحلیل و تبیین منازعات

قومی در ایران، هویت‌خواهی اقوام را به مسئله‌ای اقتصادی و ناشی از توسعه‌نیافتگی فرو بکاهند و از پذیرش تنوع قومی به‌عنوان هویت‌های مستقل که مطالبات هویتی دارند، سر باز زنند. در کنار این دو شیوه برخورد، همواره مطالبات قومیت‌ها را با انگ‌های تجزیه‌طلبی ناشی از دخالت‌های خارجی منکوب و به سکوت وامی‌دارند».

در اقدامی دیگر نظام حاکم تلاش داشته تا از طریق نهادهایی مانند کمیته امداد امام خمینی و بهزیستی و سایر نهادهای دیگر با کمک به اقشار ضعیف جامعه در میان آنها پایگاهی برای خود ایجاد نماید. بدون شک مناطقی از کشور که دارای اقلیت‌های قومی و مذهبی هستند به‌واسطه تبعیض‌های اقتصادی از نظر شاخص‌های توسعه جزو عقب‌افتاده‌ترین مناطق کشور محسوب می‌شوند و قشر ضعیف و آسیب‌پذیر در میان آنها بسیار بیشتر است. از این‌رو، حکومت توانسته از این طریق بخشی از مردم کرد و دیگر اقوام را به خود جذب کند. در این خصوص دو نفر از مصاحبه‌شوندگان می‌گویند:

«در بحث کمیته امداد داشتیم، بهزیستی داشتیم، حداقل یک نهادی بوده که با جمهوری اسلامی درست شده و چشم و گوشه به فقرا و ضعفا و مستضعفین داشته اما در بحث ضعفا و اینها که گفتم خواه‌ناخواه خیلی مؤثر بوده. این نهادهای حمایتی که درست کرده».

«البته یک اتفاق دیگری که در جمهوری اسلامی افتاد و می‌توانست کمک کند به تألیف بین اقوام و دولت مرکزی این بحث محرومیت‌زدایی بود از بخش‌های مختلف کشور و چون اقوام هم در ارتباط با مناطقی بودند که حاشیه‌ای و محروم بودند بنابراین، خود این حرکت می‌توانست تا حدی با فقرزدایی و رفع تبعیض‌ها کمک کند به پیوستن آن اقوام به جرگه آن هویت مرکزی».

به‌طور کلی می‌توان گفت که در این نوع از فرهنگ سیاسی راهبرد برخورد با اقوام هم اعمال کنترل و تضعیف آنها را شامل می‌شود و هم تبعیض‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را و درعین حال از انکار مستقیم آنها سرباز می‌زند. هسته‌های اصلی این فرهنگ و راهبرد سیاسی در جدول زیر آمده است.

جدول 1. کدگذاری باز مربوط به فرهنگ سیاسی بسته و راهبرد تکثرگرایی نابرابر

ردیف	کدگذاری باز
1	تأکید بیشتر بر امت اسلامی به جای ملت ایران
2	برجسته شدن اختلافات مذهبی به جای اختلافات قومی
3	ترس از مرکزگرایی برای حفظ چارچوب سرزمینی
4	مرکزگرایی حول محور مذهب تشیع
5	هماندسازی و همسان سازی اقوام در جهت حذف و طرد آنها
6	نگاه امنیتی به اقوام
7	ترس و ارباب
8	تکثرگرایی نابرابر
9	مدیریت مطالبات حداقلی
10	ضعیف دوستی
11	وابسته سازی

ب) فرهنگ سیاسی باز و راهبرد تکثرگرایی برابر

در ایران همواره از دوره مشروطه به بعد یک جریان دموکراسی خواه در عرصه سیاسی کشور وجود داشته است. بنا به شرایط گاه توانسته بخشی از مطالبات خود را تحقق بخشد و گاهی نیز از رسیدن به اهداف خود باز مانده است. چه در دوره پهلوی و چه بعد از انقلاب خواسته های دموکراتیک در بخشی از جامعه وجود داشته و پیوسته در حال رشد بوده است. بعد از انقلاب اوج این جریان در دوم خرداد 1376 و با بر سر کار آمدن دولت اصلاحات بود. تغییر و تحولاتی که در آن زمان رخ داد موجب شد تا فرهنگ سیاسی کشور به سمت ایجاد فضایی دموکراتیک حرکت کند. در طول 8 سال دولت اصلاحات فرهنگ سیاسی کشور دوقطبی شد طوری که در یک قطب طرفداران فرهنگ سیاسی بسته که جریان اصلی قدرت را در دست داشتند، قرار داشتند و در قطب دیگر فرهنگ سیاسی باز دموکراسی خواه. حاکمیت این نوع فرهنگ صرفاً در بخشی از نظام سیاسی یعنی در دولت بود اما در ایران دولت همواره بخشی از قدرت حاکم است. از این رو، توان انجام هر کاری را ندارد؛ بنابراین دولت اصلاحات نتوانست فرهنگ سیاسی مدنظر خود را بر فضای سیاسی کشور حاکم نموده و راهبردهای کلی به ویژه در خصوص اقوام را تغییر دهد. با وجود این، به گفته صاحب نظران در دوره اصلاحات شاهد راهبرد و فرهنگ سیاسی متفاوتی در خصوص اقوام هستیم. این فرهنگ

و راهبرد را بر مبنای محتوای مصاحبه‌ها فرهنگ سیاسی باز و تکثرگرایی برابر نام نهادیم. با این وجود برخی از عناصر راهبرد تکثرگرایی نابرابر در این دوره کماکان به جای خود باقی است.

دولت اصلاحات در پی نهادینه کردن مؤلفه‌های دموکراسی همچون حقوق برابر شهروندی، تقویت جامعه مدنی، آزادی بیان و ایجاد یک فرهنگ سیاسی باز بود. در این خصوص یکی از صاحب‌نظران می‌گوید:

«دوره به دوره خیلی تغییر کرده یعنی دوره اصلاحات یک فرهنگ مردم‌سالاری، یک فرهنگ دموکراسی‌خواهی در جامعه کرد خیلی رشد کرده بود. مردم به دنبال این فرهنگ بودند. این فرهنگ در همه حوزه‌ها مخصوصاً در انتخابات و مشارکت‌های سیاسی ملت کرد جای خودش را پیدا کرده بود.»

در چنین فرهنگی راهبرد اصلی در قبال اقوام و قوم کرد راهبرد تکثرگرایی برابر بود؛ یعنی در اینجا نیز همانند راهبرد قبلی تکثر قومی در ایران به رسمیت شناخته می‌شود با این تفاوت که سعی بر آن است تا با تقویت جامعه مدنی و تحقق مؤلفه‌های یک جامعه دموکراتیک از ستم و تبعیض مضاعف علیه اقوام و به‌ویژه قوم کرد کاسته شده و به آنها حقوقی برابر دیگر شهروندان کشور داده شود. در واقع، یکی از عناصر این راهبرد شهروندگرایی و تأکید بر حقوق شهروندی کرد و دیگر اقوام است. وقتی می‌گوییم شهروند یعنی هر کسی فارغ از هر قوم و مذهبی در ایران یک ایرانی و یک شهروند با حقوق برابر با دیگر شهروندان به شمار می‌رود. در این دوره اقوام به خوب و بد تقسیم نشدند:

«راهبرد دولت اصلاحات به نظر من در ارتباط با تمام قومیت‌ها یکسان بوده. دولت اصلاحات قومیت‌ها را به قومیت برتر و قومیت بدتر تفکیک نکرد. قومیت‌ها را طوری دیده که به جای این که در تقابل با سیستم قرار بگیرند همراهی بکنند و این همراهی را هم در عمل نشان داده. در تمام سیستم‌های حکومتی، نظارتی و کابینه‌ای،... از تمام اقشار و قومیت‌ها دیده شده. آذری داشتیم، کرد داشتیم،... تفاوتی وجود نداشته. بیشتر بر شایسته‌سالاری تأکید بوده.»

در واقع، شعار اصلی اصلاحات «ایران برای همه ایرانیان» بود؛ یعنی یکی از عناصر اصلی راهبرد آن‌ها در قبال اقوام و سایر اقلیت‌های جنسی، دینی و غیره این بود که همه

به‌عنوان ایرانی از حقوقی برابر برخوردار هستیم. در واقع، اصل شایسته‌سالاری پایه این راهبرد را تشکیل می‌دهد.

«راهبرد دولت اصلاحات راهبرد جالبی بود: ایران برای همه ایرانیان. خیلی مورد توجه قرار گرفت. جامعه مدنی کردها تقویت شد. شوراها اجرا شد. مشارکت کردها در امر عمومی بیشتر شد. به نظر من یک دستاورد بزرگی بود. اصلاً سیاست دولت اصلاحات این بود.»

در راستای این سیاست‌ها تلاش شد تا با دادن امتیازاتی جامعه مدنی کردها تقویت شود و آنها به سمت جستجوی مسالمت‌آمیز مطالبات خود کشیده شوند. همچنین، تلاش شد تا بر مبنای اصل شایسته‌سالاری از نیروهای شایسته بومی در مناصب و پست‌های دولتی در مناطق کردنشین و دیگر اقوام استفاده شود. در واقع، نوعی بومی‌گزینی و بومی‌محوری در مورد اداره امور مناطق کردنشین و سایر استان‌ها در پیش گرفته شد. در این مورد یکی از مصاحبه‌شونده‌ها این‌طور می‌گوید:

«در دولت اصلاحات در بحث گزینش دانشجویان و استخدام کارمندان و به‌کارگیری نیروهای قومی در برخی پست‌های میانه و مدیران شهرستانی تفاوت‌هایی وجود دارد و همچنین در صدور مجوز به نشریات و کتب سخت‌گیری کمتری صورت گرفت و فعالیت‌های مدنی و مطبوعاتی بیشتری وجود داشت و به‌طور کلی فضای فرهنگی بازتری وجود داشت و نوعی گشایش فرهنگی محدود وجود داشت.»

اما بسیاری از خواسته‌های این راهبرد تحقق پیدا نکرد؛ یعنی مطالبات اصلی کردها کماکان بر جای خود باقی ماندند. مثلاً هیچ‌گاه اجازه تدریس زبان مادری بر طبق اصل 15 قانون اساسی داده نشد. عده‌ای از صاحب‌نظران بر این باور هستند که در این دوره نیز تحقق حداقلی خواسته‌های کردها رخ داد و بیشتر استفاده‌ای ابزاری از آنها صورت گرفت:

«اساساً توجه دولت‌ها به قومیت‌ها و اقلیت‌ها بیشتر در شعارهای انتخاباتی نمایان می‌شود و در مورد قوم کرد نیز معمولاً طیف متمایل به چپ از این وضعیت تضاد سود جسته که نمونه بارز آن درصد بالای مشارکت در دوران اصلاحات در این مناطق به امید بهبود شرایط خویش بود. دولت اصلاحات یک فضایی را ایجاد کرد برای عده‌ای در راستای گفتمان خودش به نام مثلاً اصلاحات و اصلاح‌طلبان کرد، اصلاح‌طلبان ترک و... این

اصلاح‌طلبان افرادی بودند که در تبلیغات خودشان در مناطقشان خیلی بر مثلاً قومیت خودشان تأکید بیشتری می‌کردند. آن تأکید بیشتر تبلیغاتی بوده به نظر من. چون برجسته‌کردن قومیت‌ها و اینها باعث نشد که از لحاظ اقتصادی و سیاسی بتوانید یک کم منطقه خودتان را توسعه بدهید؛ یعنی کردها و ترک‌ها بیشتر زائده‌ای بودند در کنار اصلاح‌طلبان مرکز و آنها نتوانستند آن توسعه سیاسی و اقتصادی که دارند از آن صحبت می‌کنند در مناطق حاشیه‌ای ایران که اتفاقاً قومیت‌ها آنجا ساکن هستند، وارد کنند».

بنابراین، می‌توان گفت که راهبرد دولت اصلاحات همیشه نتایج مثبتی برای کردها در بر نداشته است. مسئله قومیت در این دوره به ابزاری برای تعقیب اهداف و منافع شخصی بدل شد. با این حال تفاوت‌های چشمگیری هم در زمینه آزادی مطبوعات و ... وجود داشته است. در واقع، در مقایسه با دو دهه اول بعد از انقلاب دهه اصلاحات بیشترین توجه به مطالبات کردها و همین‌طور سایر اقوام شد. عناصر اصلی راهبرد تکثرگرایی برابر در جدول زیر آمده است.

جدول 2. کدگذاری مربوط به فرهنگ سیاسی بسته و راهبرد تکثرگرایی برابر

ردیف	کدگذاری باز
1	شهروندگرایی و تأکید بر حقوق شهروندی
2	ایران برای همه ایرانیان
3	شایسته‌سالاری
4	تقویت جامعه مدنی کردها و مشارکت آنها
5	بومی‌گزینی و بومی‌محوری
6	ابزارگرایی در مسئله قومیت‌ها
7	فقدان تفکیک اقوام به قوم برتر و قوم بدتر
8	حذف نگاه امنیتی به اقوام

عوامل و بسترهای اتخاذ راهبرد

اتخاذ چنین راهبردهایی بدون شک ناشی از مجموعه‌ای از شرایط و عوامل بوده است. از جمله این‌که ریشه‌های آن به دهه‌ها قبل و دوران مشروطیت بازمی‌گردد. در این دوره گرایش در روشنفکران در جهت تشکیل کشوری مدرن به شیوه کشورهای اروپا و بر مبنای دولت-ملت مدرن کم‌کم شکل گرفت. بعدها همین روشنفکران از ستایشگران رضاخان به خاطر تحقق آرمان‌های آنها بودند. بنیان راهبرد طرد و حذف اقوام از همان

زمان گذاشته شد. حفظ تمامیت ارضی و جلوگیری از مرکز‌گریزی اقوام در محوریت این راهبرد قرار گرفت.

یکی دیگر از تغییرات دوران مشروطه آغاز یک فرهنگ سیاسی جدید بود که در آن نقش مردم و قومیت‌ها در کنش‌های سیاسی اهمیت یافت. هرچند بسیار کم بود اما نشان‌دهنده آغاز تغییر و تحولاتی اساسی در فرهنگ سیاسی کشور بود. با این حال، این فرهنگ سیاسی جدید با فرازوفرودهایی همراه بوده ولی کماکان در حال تکامل و رسیدن به بلوغ سیاسی است:

«از زمان مشروطه که دولت مرکزی شکل گرفته و از آن به بعد به‌نوعی بر نقش مردم و مجلس و نماینده‌ها و اینها تأکید شده، این شکل از ارتباط با قومیت‌ها مطرح شده و عمدتاً هم همین بوده».

یکی دیگر از عناصر تأثیرگذار در اتخاذ راهبردها بحث مبنای دینی نظام جمهوری اسلامی است. تأکید بر بنیان‌های شیعی حکومت اسلامی اساساً رویکرد و راهبرد حکومت مرکزی به اقوام را کاملاً تحت‌تأثیر قرارداد. حتی به شکل قانون درآمد. بر طبق اصل یک‌صد و پانزدهم قانون اساسی کشور که می‌گوید: «رئیس‌جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد: ایرانی‌الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوی، مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور» (منصور، 1387: 70-71) افراد غیرشیعه نمی‌توانند رئیس‌جمهور شوند. نکته دیگر این‌که بستر سیاسی غیردموکراتیک حکومت امکان مشارکت اقوام و به‌ویژه قوم کرد را در اداره کشور به‌ویژه در رده‌های بالای مدیریتی ناممکن کرده است. از این‌رو، این جنبش به تناسب برخورد حکومت مرکزی (دموکراتیک یا غیردموکراتیک) جهت‌گیری‌های خصمانه یا دوستانه داشته است. شرایط منطقه‌ای و انقلابی کشور ایران بعد از انقلاب نیز در اتخاذ استراتژی تکثرگرایی نابرابر تأثیر قابل توجهی داشته است. در این خصوص یکی از صاحب‌نظران می‌گوید:

«شیوه برخورد با قوم‌ها را باید در سیاست فرهنگی جستجو کرد. جمهوری اسلامی از همان ابتدا یک حکومتی بود در چنبره مشکلات مختلف منطقه‌ای و جهانی؛ یعنی از خود انقلاب به بعد یک دولت اسلامی در میانه این اردوگاه کمونیسم شوروی و آمریکایی و

امثال اینها خودش یک چالش بنیادی شد و همین امر شد که باعث حمله عراق به ایران و سایر مشکلات از این دست شد. این خودش خیلی تأثیر گذاشت بر نحوه صورت‌بندی سیاست فرهنگی در آن اوایل که یک گونه‌ای بدبینی نسبت به قومیت‌ها بود».

بنابراین، این عوامل بستری را فراهم نمود تا از آغاز پهلوی تا بعد از انقلاب و قبل از دوران اصلاحات از راهبرد طرد، حذف و تبعیض و نابرابری در قبال اقوام و به‌ویژه قوم کرد پیروی شود. باوجوداین، مجموعه شرایطی فراهم شد تا در کنار این رویکرد تند و حذفی به مسئله اقوام نوعی فرهنگ سیاسی دموکراتیک و استراتژی برابری‌خواهانه در قبال اقوام در دوره اصلاحات در پیش گرفته شود. بالا رفتن خودآگاهی ملی کردها و دیگر اقوام و نیز تغییر رویکرد جنبش کردی در دوره اصلاحات زمینه‌ساز تعاملات مسالمت‌آمیز بین کردها و دولت شد. در واقع، جنبش کردی هرچند به‌صورت نامحسوس به حیات خود ادامه داده است اما نسبت به دهه اول انقلاب بسیار تغییر جهت داده است. این جنبش به سمت پیگیری مسالمت‌آمیز مطالبات خود از طریق مجاری قانونی و فعالیت‌های مدنی روی آورده است؛ بنابراین، با این کار عملاً بهانه مدافعان راهبرد تکثرگرایی نابرابر را از بین برده است. این جنبش با گرایش به اصلاحات می‌خواهد نگاه امنیتی از کردستان را حذف کند و به جریان اصلی دموکراسی خواهی در ایران بپیوندد. البته، منظور از جنبش کردی صرفاً فعالان مدنی و سیاسی داخلی هستند نه احزاب خارج از ایران. در خصوص این تغییر رویکرد یکی از صاحب‌نظران این‌طور می‌گوید:

«البته، الآن من جنبش قومی کرد را به شکل خیلی نهفته می‌بینم یا تبدیل شده از سنخ جنبش‌های جدید که بیشتر به یک جنبش مدنی دارد تبدیل می‌شود که حقوق قومی را از راه‌های مسالمت‌آمیز دارد مطالبه می‌کند. حقوق زبانی و گویش به زبان کردی را از طریق مسالمت‌آمیز مطالبه می‌کند. حقوق مذهبی و آزادی مذهبی خودش را از روش‌های مسالمت‌آمیز دارد مطالبه می‌کند؛ بنابراین، اتفاقی که من احساس می‌کنم در جنبش قومی کرد رخ داده این جنبش از حالت کلاسیک و ستیز و خشونت-آمیز تبدیل شده به یک حالت مدنی و یک حوزه فعالیت اجتماعی برای قوم کرد».

جدول 3. عوامل و بسترهای راهبرد

عوامل و بسترها
ایرانی‌گرایی و باستان‌گرایی از مشروطه به بعد و در دوره پهلوی
تغییر فرهنگ سیاسی از دوره مشروطه
شیعه‌گرایی در دوره جمهوری اسلامی
بستر سیاسی غیردموکراتیک در مرکز
برخوردهای متفاوت با قومیت
شرایط منطقه‌ای و انقلابی
تغییر رویکرد جنبش کردی
خودآگاهی ملی اقوام

داستان جنبش کردی، فرهنگ سیاسی و راهبردهای حکومت مرکزی

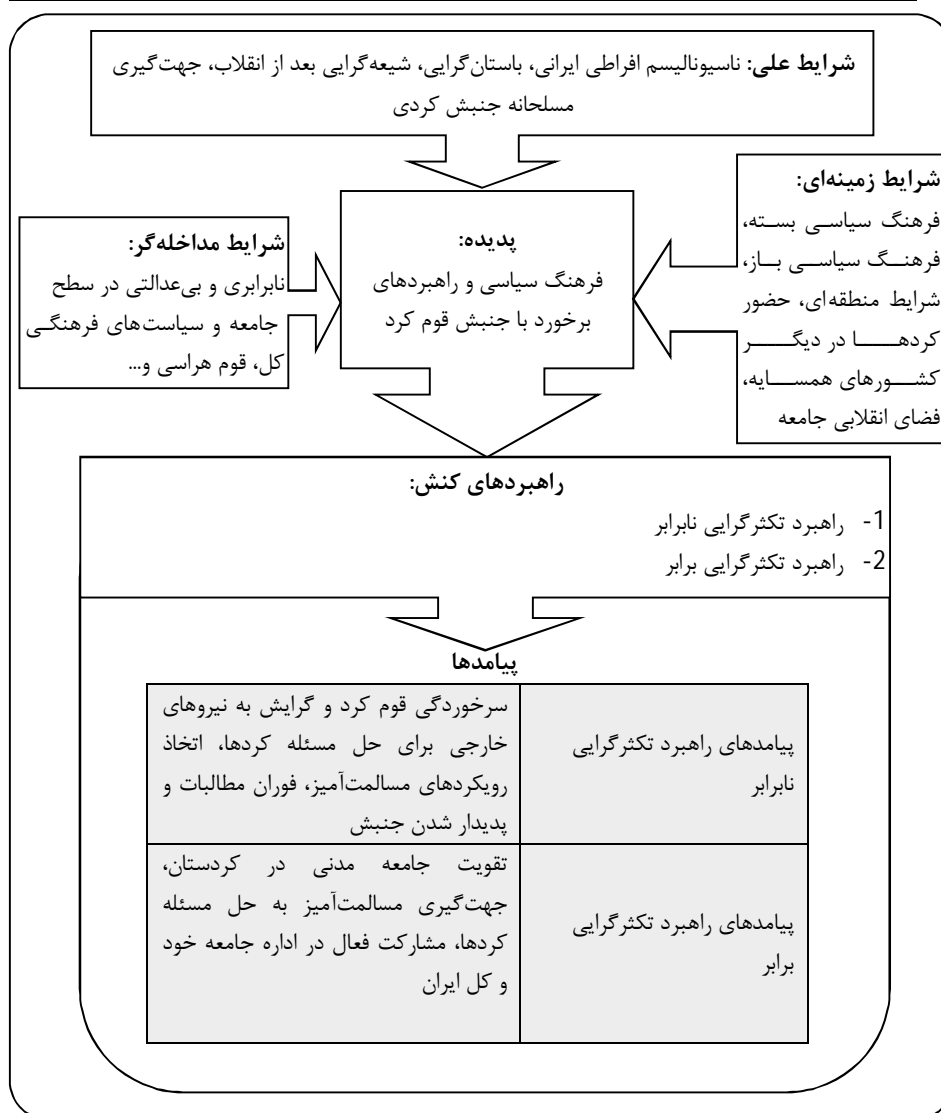
با ورود ایران به دوران مدرنیسم از مشروطه به بعد یک جریان ناسیونالیستی، چه در میان روشنفکران و چه در میان سیاستمداران مرکز، شکل گرفت. این ناسیونالیسم با تأکید بر عناصر فرهنگی باستانی و زبان فارسی سعی در ایجاد یک دولت ملت مدرن داشت. در این راه تنوع قومی و مذهبی مانع تحقق این امر بودند؛ بنابراین، در دوره رضاخان این دولت - ملت بر مبنای فرهنگ باستانی و سکولاریسم غربی تشکیل شد. راهبرد آن در قبال اقوام راهبرد حذف و طرد بود. سیاست‌هایی در جهت از بین بردن فرهنگ اقوام و ادغام آنها در فرهنگ و زبان فارسی در پیش گرفته شد. بعد از انقلاب اسلامی بسته به تغییراتی که در فرهنگ سیاسی پیش آمد دو راهبرد در قبال اقوام اتخاذ گردید: راهبرد تکثرگرایی نابرابر در بستر فرهنگ سیاسی بسته و راهبرد تکثرگرایی برابر در فرهنگ سیاسی باز. در اولی برخلاف دوره پهلوی تکثر قومی و زبانی به رسمیت شناخته می‌شود اما در عمل در جهت حذف و تبعیض علیه آنها اقدام می‌شود. در استراتژی دوم همانند راهبرد قبلی تکثر اقوام به رسمیت شناخته می‌شود اما با استفاده از گفتمان حقوق شهروندی سعی در حل مسأله‌آمیز مسئله اقوام دارد. از آنجایی که طرفداران راهبرد اول در نظام سیاسی از قدرت بیشتری برخوردار هستند تحقق راهبرد دوم همواره با مشکل روبه‌رو بوده است. باوجوداین، دست‌کم در بدنه جامعه تغییراتی رخ داده است که فرهنگ سیاسی باز را می‌طلبد. از این‌رو، امکان پیوستن جنبش کردی به جنبش دموکراسی‌خواهی در ایران و حل مسأله‌آمیز مسئله کردها دور از ذهن نیست.

نتیجه‌گیری

در ادامه و در راستای هدف پژوهش تمامی ابعاد مختلف پدیده بازشناسی فرهنگ سیاسی و استراتژی‌های حکومت مرکزی در قبال جنبش قوم کرد در ایران از دوره اصلاحات به بعد در قالب یک مدل پارادایمی به تصویر کشیده می‌شود. این مدل بر اساس مدل پارادایمی کوربین و اشتراوس بوده و از این طریق و با استفاده از مقوله‌های به‌دست‌آمده در بخش قبلی به کدگذاری محوری می‌پردازیم. عناصر مدل پارادایمی در جدول زیر آمده است. در این مدل چگونگی و چرایی اتخاذ چنین راهبردهایی به تصویر کشیده شده است.

جدول 4. چگونگی و چرایی اتخاذ راهبردها

مؤلفه	توضیح
شرایط علی	ناسیونالیسم افراطی ایرانی، باستان‌گرایی، شیعه‌گرایی بعد از انقلاب، جهت‌گیری مسلحانه جنبش کردی
شرایط مداخله‌گر	نابرابری و بی‌عدالتی در سطح جامعه و سیاست‌های فرهنگی کل، قوم‌هراسی و ...
پدیده	فرهنگ سیاسی و راهبردهای برخورد با جنبش قوم کرد
زمینه	فرهنگ سیاسی بسته، فرهنگ سیاسی باز، شرایط منطقه‌ای، حضور کردها در دیگر کشورهای همسایه، فضای انقلابی جامعه
راهبردهای کنش	1- راهبرد تکثرگرایی نابرابر 2- راهبرد تکثرگرایی برابر
پیامدها	سرخوردگی قوم کرد و گرایش به نیروهای خارجی برای حل مسئله کردها، اتخاذ رویکردهای غیر مسالمت‌آمیز، فوران مطالبات و پدیدارشدن جنبش پیامدهای راهبرد تکثرگرایی نابرابر تقویت جامعه مدنی در کردستان، جهت‌گیری مسالمت‌آمیز به حل مسئله کردها، مشارکت فعال در اداره جامعه خود و کل ایران پیامدهای راهبرد تکثرگرایی برابر



مدل 1. مدل پارادایمی چگونگی و چرایی اتخاذ پارادایم‌ها

منابع

- احمدی، حمید (1378)، قومیت و قوم‌گرایی - از افسانه تا واقعیت، تهران: نشر نی.
- اشرف، احمد (1373)، بحران هویت ملی و قومی در ایران، مجله ایران‌نامه، شماره 47: 521-550.
- برتون، رولان (1380)، قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- جلالی‌پور، حمیدرضا (1385)، فراز و فرود جنبش کردی، تهران: لوح قلم.
- دستوره، کاوه (1382)، ناسیونالیسم کردستان و علل ظهور آن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- دلاپورتا، دوناتلا و ماریو دیانی (1384)، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.
- ساعی، علی و زهیر کریمی (1391)، تحلیل فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی اصلاح‌طلب و اصولگرا، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره سیزدهم، شماره 4، زمستان 1391.
- سراج‌زاده، سیدحسین و جمال ادهمی (1387)، بررسی تفاوت‌های قومیتی دانشجویان از نظر فعالیت در کانون‌های فرهنگی دانشگاه‌ها، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، شماره 82: 158-135.
- سراج‌زاده، سید حسین، ادهمی، جمال و یونس اکبری (1392)، مطالعه جامعه‌شناختی فرهنگ اعتماد در بین دانشجویان اقوام چهارگانه آذری، فارس، کرد و لر، جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، دوره 1، شماره 1: 55-81.
- کاستلز، مانوئل (1382)، عصر اطلاعات: قدرت هویت (ج 2)، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: انتشارات طرح نو.
- گل‌محمدی، احمد (1386)، جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی.
- محمدپور، احمد (1388)، بازسازی معنایی تغییرات خانواده به شیوه نظریه زمینه‌ای (مطالعه موردی: ایلات منگور و گورک)، فصلنامه خانواده‌پژوهی، سال پنجم، پاییز 1388.
- منصور، جهانگیر (1387)، قانون اساسی و قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر دوران.
- نش، کیت (1390)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی‌شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی افروز، تهران: انتشارات کویر.
- Entesar, Nader (1992), *Kurdish Ethno Nationalism*, Boulder, London: Lyneer Publisher.
- Gellner, E. (1993), *Nation and Nationalism*, Oxford: Blackwell.

- Vali, A. (2005), *The Kurds and their others: fragmented identity and fragmented politics*, London: SAQE.
- Amnesty International, *Iran: Human right abuses against the Kurdish minority* International secretariat, United Kingdom, 2008.